

ادبیات فارسی برون مرزی

اهداف کلی فصل :

۱- آشنایی با جلوه‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی ادبیات فارسی

برون مرزی

۲- آشنایی با نمونه‌هایی از آثار ادبی فارسی در افغانستان، تاجیکستان و

هند

۳- آشنایی با برخی از فارسی‌سرایان افغانستان، تاجیکستان و هند

۴- توانایی انجام فعالیت‌های یادگیری



ادبیات برون مرزی

زبان و ادبیات فارسی، قرن‌ها در سرزمین‌های دور مانند هند و چین، بین‌النهرین و سواحل مدیترانه گسترش و رواج داشت اما تحولات دو قرن اخیر به ویژه نفوذ استعمار انگلیس باعث شد تا در بسیاری مناطق مانند پاکستان، تاجیکستان، هند و افغانستان تفاوت‌های فراوان در ساختار و واژگان و تلفظ و گونه‌های زبان ایجاد شود. در عصر حاضر جز دو جریان ادبی دری (فارسی رایج در افغانستان) و تاجیکی (فارسی رایج در ماوراءالنهر)، جریانی برجسته باقی نمانده است.

زبان فارسی، از دوره غزنوی تا حدود صد و پنجاه سال پیش زبان اداری و درباری هند و پاکستان بود و در همین فاصله زمانی شاعران و نویسندگان بزرگی چون امیر خسرو دهلوی، فیضی دکنی، زیب‌النسا، بیدل دهلوی و اقبال ظهور کردند و آثاری گران بها و ارجمند بر گنجینه ادب فارسی افزودند.

تاجیکستان نیز که از دیرباز بخارا و سمرقندش، پایگاه شاعران و نویسندگان بزرگ بوده است، در عصر ما شاعران و نویسندگان بزرگ و توانایی چون صدرالدین عینی، عبیدرجب، بازار صابر، جلال اکرامی، اسکندر ختلانی، صفیه گلرخسار و محمد علی عجمی را در دامان خویش پرورده است.

سرزمین افغانستان، با گذشته درخشان ادبی، امروز شاهد شکوفایی شاعران و نویسندگانی است که در افغانستان و به عنوان مهاجر در ایران و دیگر کشورها آثاری ارزشمند خلق کرده‌اند. خلیل‌الله خلیلی، فدایی هروی، سعادت ملوک‌تاش از شاعران توانای سال‌های گذشته افغانستان و محمد کاظم کاظمی، سید ابوطالب مظفری و فضل‌الله قدسی از شاعران مشهور افغانی مقیم ایران‌اند که تحت تأثیر شاعران پس از انقلاب شعرهای درخور توجه سروده‌اند.

زبب التّسا متخلّص به مخفی (۱۱۱۳ - ۱۰۴۸) از زنان شاعر هند است. وی در سرودن شعر بیشتر از عرفی شیرازی پیروی می‌کرد. در اینجا بیت‌هایی از این شاعر را می‌خوانیم.

کعبه مخفی

ای آبتار، فوج‌گر از بهر چیتی؟
چین بر جبین گلنده ز اندوه کیتی؟
دردت چه درد بود که چون من تمام شب
سر را به سنگ می‌زدی و می‌گریستی؟

* *

از قضا آیین چینی شکست
خوب شد اسباب خودبینی شکست

* *

عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را
دزد دانا می‌کشد اول چراغ خانه را
آنچه ما کردیم با خود هیچ ناپیما نکرد
در میان خانه گم کردیم صاحب‌خانه را

* *

برو طواف دلی کن که کعبه مخفی است
که آن خلیل بنا کرد و این خدا خود ساخت

* *

شمعیم و خوانده ایم خط سرنوشت خویش
ما را برای سوز و گداز آفریده اند

* *

پروانه نیستم که به یک شعله جان دهم
شمعم که جان گدازم و دودی نیآورم

* *

بلبل از گل بگذرد چون در چمن بیند مرا
بت پرستی کی کند گر بر همن * بیند مرا
در سخن محقی شدم مانند بود در برگ گل
هر که خواهد دیدم گو در سخن بیند مرا



توضیحات

۱ - گویند روزی بر اثر وزش باد آئینه خانه زیب النسا شکست. فوراً گفت: از قضا آئینه چینی شکست. پدرش، اورنگ زیب، با شنیدن این مصراع جواب داد: خوب شد اسباب خودبینی شکست. چنین حاضر جوابی هایی را «بدیهه گویی» می گویند.

بیاموزیم

به بیت زیر توجه کنید:

عشق چون آید، برد هوش دل فرزانه را

دزد دانا می کُشد اوّل چراغ خانه را

آیا در این بیت، میان دو مصراع ارتباط معنایی وجود دارد؟

این دو مصراع در ظاهر هیچ گونه ارتباطی با یکدیگر ندارند اما با اندکی

دقت درمی یابیم که مصراع دوم در حکم مصداقی برای مصراع اول است و می توان جای دو مصراع را عوض کرد یا میان آن دو علامت مساوی (=) گذاشت. این ارتباط معنایی بر پایه تشبیه است.

به این نوع کاربرد شاعرانه «اسلوب معادله» می گویند.

اکنون به چند نمونه دیگر از آرایه «اسلوب معادله» توجه کنید :

□ آدمی پیر چو شد حرص جوان می گردد

خواب در وقت سحرگاه گران می گردد

(صائب)

□ دود اگر بالا نشیند، کسر شأن شعله نیست

جای چشم ابرو نگیرد، گرچه او بالاتر است

(صائب)

*

□ بی کمالی های انسان از سخن پیدا شود

پسته بی مغز چون لب وا کند رسوا شود

*

□ سعدی از سرزنش غیر نترسد هیئات

غرقه در نیل چه اندیشه کند باران را

(سعدی)

*

□ عیب پاکان، زود بر مردم هویدا می شود

موی اندر شیر خالص زود پیدا می شود

*

(صائب)





- ۱- در مصراع «در میان خانه گم کردیم صاحب خانه را» مقصود از صاحب خانه کیست؟
- ۲- در مصراع «برو طواف دلی کن که کعبه مخفی است» چه آرایه‌هایی دیده می‌شود؟
- ۳- بیت زیر از صائب با کدام بیت زیبای التماسا ارتباط معنایی دارد؟
رنگین سخنان در سخن خویش نهان اند از نکهت خود نیست به هر حال، جدا گل

درس بیست و چهارم

شعری که می‌خوانیم از محمد کاظم کاظمی (تولد ۱۳۴۶) شاعر معاصر افغانی است. او این شعر را در رنای یکی از دوستان شهیدش سروده است.

مسافر

و آتش چنان سوخت بال و پرت را
که حتی ندیدیم خاکسرت را
به دنبال دفترچه خاطرات
دلم کشت هر گوشه سنگرت را
و پیدا نکردم در آن کنج غربت
به جز آخرین صفحه دفترت را:

همان دستالی که پیچیده بودی
در آن مهر و تسبیح و انگشترت را

همان دستالی که یک روز بستی
به آن زخم بازوی هم سنگرت را

همان دستالی که پولک نشان شد
و پوشید اسرار چشم تری را
سحر، گاه رفتن زدی با لطافت

بہ پیشانی ام بوسہ آخرت را
و با غربتی کمنہ تنها نهادی
مرا، آخرین پارہ پیکرت را

و تا حال می سوزم از یاد روزی
کہ تشییع کردم تن بی سرت را

کجا می روی؟ ای مسافر، درنگی
بہر با خودت پارہ دیگرت را



فجر، اثر سید حمید شریفی آل ہاشم



ادبیات گذشته تاجیکستان بسیار درخشان و دارای چهره‌های بزرگی است. از ابتدای قرن بیستم و با روی کار آمدن کمونیست‌ها، ادبیات تاجیکستان دچار تنگنا و افول شد اما در سال‌های اخیر شاعران و نویسندگانی چند از این سرزمین آثاری موفق و ارزنده آفریده‌اند. شعری که می‌خوانید از اسکندر ختلانی (متولد ۱۹۵۴ در کولاب) است. احساس لطیف شاعر و شور حماسی و دل‌بستگی او به ادبیات و وطن ادبی خویش در این شعر تجلی می‌یابد.

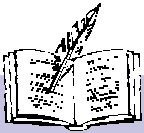
رشته پیوند

در خون من غرور نیاکان نهفته است
 خشم و ستیز رستم و ستان نهفته است
 در تنگنای یمن حسرت کشیده‌ام
 کهواره بصیرت مردان نهفته است
 خاک مرا جزیره خشکی گمان مبر
 دریای بی‌کران و خروشان نهفته است



بخارا - مدرسه الغ بیگ - سال ۱۴۹۷ م

خالی دل مرا تو زتاب و توان مردان
 شیر ژبان میان نیتان نهفته است
 پنداشتی که ریشه پیوند من گست
 در سینه ام هزار خراسان نهفته است



توضیح

۱- سینه من گهواره بصیرت مردان است یعنی سینه من سرشار از بصیرت است.



خودآزمایی

- ۱- در بیت سوم شعر مسافر منظور از کنج غربت چیست؟
- ۲- پولک نشان شدن دستمال نشانه چیست؟
- ۳- شاعر آخرین برگ دفتر شهید را چه می داند و آن را چگونه توصیف می کند؟
- ۴- در شعر «ریشه پیوند» منظور شاعر از «در سینه ام هزار خراسان نهفته است» چیست؟
- ۵- شعر «ریشه پیوند» بیانگر کدام احساس شاعر تاجیکی است؟

مناجات

الهی، زهی خداوند پاک که بنده گناه کند و تو را شرم، کرم بُود.
الهی، تو دوست می‌داری که من تو را دوست دارم با آنکه بی‌نیازی از من. پس من
چگونه دوست ندارم که تو مرا دوست داری با این همه احتیاج که به تو دارم.
الهی، من غریبم و ذکر تو غریب. و من با ذکر تو اِلَف گرفته‌ام؛ زیرا که غریب با غریب
اِلَف گیرد.

الهی، شیرین‌ترین عطاها در دل من رجای تو خداوند است و خوش‌ترین سخن‌ها بر
زبان این گنهکار، ثنای توست و دوست‌ترین وقت‌ها بر این بندهٔ مسکین گنهکار، لقای توست.
الهی، مرا عملِ بهشت نیست و طاقتِ دوزخ ندارم. اکنون کار با فضل تو افتاد.
الهی، اگر فردا گویند چه آوردی؟ گویم: خداوندا، از زندان، موی بالیده و جامهٔ
شوخیگن و عالمی اندوه و خجلت توان آورد. مرا بشوی و خلعت فرست و مپرس!

تذکرهٔ الاولیای عطار